

# در جست‌وجوی هویت

چارلز کورنا

ترجمه ابوالفضل توکلی شان‌دیز

گیرد. پس ما چگونه اصول اسلام و مسیحیت را اقتباس می‌کنیم و با این محیط‌ها درمی‌آمیزیم؟

به گمان من شرایط اقلیمی در دو سطح متفاوت به تعیین فرم کمک می‌کند: نخست به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده مستقیم و بلاواسطه، که حیاط (در هوای گرم و خشک) و تهویه سراسری (در هوای گرم و مرطوب) نمود بارزی از آن است؛ دوم، شرایط آب و هوایی در سطحی بسیار عمیق‌تر، به شکل‌گیری الگوهای فرهنگی و آداب و مناسک یاری می‌رسانند. و از آنجا که آب و هوا در این سطح عمیق‌تر، عامل تعیین‌کننده مهمی در مورد آداب و مناسک است، لذا خواه ناخواه فرم ساخت را نیز تعیین می‌کند.

بنابراین جست‌وجو برای یافتن هویت می‌تواند ما را هم نسبت به محیط و هم نسبت به خودمان و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم بسیار حساس‌تر کند. این امر بیشتر محصول فرعی و جانبی حاصل از توجه ما به مشکلات واقعی‌مان است تا کوششی خودآگاهانه برای یافتن هویت به‌عنوان هدفی در خود، بی‌آنکه دل‌نگران موضوعی باشیم که با آن مواجه شده‌ایم. در زیر چهار تا از این مشکلات را، بنا به تجربه شخصی‌ام ذکر می‌کنم.

## ۱- الگوهای زندگی

در شرایط اقلیمی گرم، مردمان رابطه بسیار متفاوتی با فرم بنا دارند. انسان در طول روز به یک محافظ، ولو ساده، نظیر سایبان نیاز دارد؛ البته صبح زود و در طول شب، بهترین جایی که می‌توان بود زیر سقف آسمان است. به همین دلیل است که در آسیا، هرگز ساختمان مدرسه نماد روشن‌بینی و روشن‌اندیشی نبوده بلکه این نماد گورو<sup>۵</sup> است که در زیر درخت انجیر هندی نشسته است؛ و یادبودگاه‌های جنوب هند را نه تنها به‌عنوان دروازه (گوپورام)<sup>۶</sup> و معبد تجربه می‌کنند بلکه به آنها به مثابه حرکت در میان فضاهایی سر باز و بزرگ، که در میان آنها قرار دارد، نیز می‌نگرند. این حرکت - که در آب و هوای سرد نامأنوس است - همواره عاملی تعیین‌کننده در سازماندهی فضایی و کارکردی معماری هند به‌شمار می‌رود.

## ۲- ساختمان‌های بی‌نیاز از انرژی

واقعیت این است که در یک کشور جهان سوم مثل هند نمی‌توان هزینه انرژی لازم را برای ساختن - و تهویه - یک برج شیشه‌ای آن هم در آب و هوای حاره‌ای فراهم کرد. و این البته خود مزیتی است؛ زیرا بدان

هویت چیست؟ اول از همه اینکه هویت یک فرآیند است نه یک چیز «یافت شدنی». شاید بتوان آن را به ردپایی تشبیه کرد که تملن در طول حرکتش در تاریخ از خود به‌جا می‌گذارد. این ردپا همان فرهنگ، یا هویت آن تملن است.

دوم اینکه هویت به سبب فرآیند بودنش نمی‌تواند مصنوع باشد. ما هویت‌مان را در مواجهه با آنچه که تصور می‌کنیم مشکلات واقعی‌مان است، سر و شکل می‌دهیم. فی‌المثل اروپایی‌ها پیشروان انقلاب صنعتی بودند، بی‌آنکه دل‌نگران هویت خود باشند. این کشورها به سبب کوشش‌هایشان در این زمینه، ثروت بسیاری اندوختند اما همچنان فرانسوی، انگلیسی یا آلمانی باقی ماندند.

سوم اینکه هویت امری خودآگاه نیست. مثلاً شاید بتوانیم دربارهٔ منطق فرانسوی (فرانسوی بودن) سخن بگوییم اما مردم فرانسه نمی‌کوشند این منطق را به‌دست آورند بلکه صرفاً تلاش می‌کنند معقول و منطقی باشند. این ما هستیم که می‌گوییم: «فلان چیز خیلی فرانسوی است». ما با ادراک خود و محیط‌مان است که هویت خویش را می‌یابیم. هر کوششی برای میان‌بردن و کوتاه کردن این فرآیند فهم یا ساختن و جعل هویت، لاجرم به زیان همهٔ ما خواهد بود. این کار نوعی فریب و تقلب، یا نوعی علامت‌دادن است. «علامت»<sup>۱</sup> آشکارا با «نماد»<sup>۲</sup> تفاوت دارد، چرا که تولیداً متضمن نوعی واکنش از سنخ واکنش پاولوی<sup>۳</sup> است؛ یعنی واکنشی است معمول. همچنان که شخصی پرچمی را تکان می‌دهد و دیگران از جا می‌پرند و ادای احترام می‌کنند. اگر یک معمار پس از آنکه دور دنیا را گشت ناچار شد به هند بازگردد، و کوشید در آنجا عین همان ساختمان شیشه‌ای را بسازد که در نیویورک دیده بود، تنها و تنها دست به انتقال علامت‌ها زده است. اما از آن طرف، اگر همین فرد اصول معماری را اخذ کند و آن را بر مجموعهٔ کاملاً متفاوتی از مواد<sup>۴</sup>، شرایط اقلیمی، آداب و رسوم و سنت‌ها اعمال کند، ممکن است بنایی معاصر بسازد که سرایا از شیشه نباشد اما با محل مورد نظر، و در نتیجه با هویت، بسیار متناسب باشد.

شرایط اقلیمی در این فرآیند بسیار تعیین‌کننده است. به‌عنوان نمونه پاسیخ این پرسش که: «آیا کلیسا باید فضایی محصور باشد؟» یا «آیا مسجد باید صحن داشته باشد؟» به این امر بستگی دارد که این بناها کجا ساخته شوند. مثلاً در مناطقی نظیر هند، مالزی و اندونزی، به دلیل آب و هوای گرم و مرطوب، ضروری است که تهویه بنا به‌خوبی صورت

معناست که خود بنا باید، به واسطه فرمش، «ابزارهای کنترلی» مورد نیاز کاربر را فراهم آورد. در اینجا منظور صرفاً وجود آفتاب‌گیر یا کرکره نیست؛ بلکه این مسئله مقطع، پلان، شکل و به‌طور کلی تمامی بنا را شامل می‌شود.

گذشتن از صحرا و وارد شدن به خانه‌ای که گرداگرد حیاط واقع شده، به آدمی لذتی می‌بخشد که بسیار فراتر از لذت ایده‌آل بودن این مناظر برای عکاسی است؛ در واقع بن‌مایه تجربه ما از چنین مکان‌هایی، کیفیت نور و نسیم آرام موجود در فضا است. معماری به‌مثابه سازوکاری برای مواجه شدن با ویژگی‌های محیطی (یا به‌راستی ماشینی برای زندگی!)؛ این است چالش بزرگ جهان سوم ما.

### ۳- توسعه شهرنشینی

امروزه سیل روستاییان به شهرها مهاجرت می‌کنند. آنها نه تنها به دنبال خانه می‌گردند، بلکه در پی یافتن شغل، آموزش و فرصت‌های دیگر نیز هستند. آیا آنها برای معمار، با همه مهارت‌های گوناگونش، کمترین اهمیتی قائل می‌شوند؟ این موضوع مهم‌ترین معضل در حرفه ما، دست‌کم طی سه دهه آینده خواهد بود. فهمیدن این که کی، کجا و چگونه می‌توان مفید واقع شد، تنها راهی است که معمار از آن طریق می‌تواند نگرش خود را از تداوم اخذ حق مشاوره‌های متوسط یا بالا فراتر ببرد؛ چرا که در حال حاضر حرفه معماری در آسیا در همین موضوع خلاصه شده است.

### ۴- ماهیت تغییر

ما در کشورهای زندگی می‌کنیم که پیشینه فرهنگی غنی دارند. اما بیاید در عین فهم و بهره‌گیری از این گذشته، هرگز شرایط واقعی زندگی بسیاری از مردمان آسیا را فراموش نکنیم و تقلاهای این مردمان را برای شکل دادن به آینده‌ای بهتر از یاد نبریم. تنها یک معماری منحط است که وسواس‌گونه رو به گذشته دارد و دائماً تکرار می‌کند: «گذشته را دیده‌ایم و می‌دانیم که امتحان خودش را پس داده است». معماری در حیاتی‌ترین کارکرد خود، عامل تغییر است؛ یعنی خلق فردا، و این زیباترین کارکرد آن است.

می‌خواهم این مقاله را با تصویری از افق بمبئی به پایان برسانم - در حالی که کپه‌های زیادی در پیش‌زمینه تصویر دیده می‌شود. بناهایی که در خط افق قرار دارند گرچه زشت و بدقواره‌اند، اما برای این کپرنشین‌ها نمایانگر جهانی رؤیایی هستند که هرگز اجازه ورود به آن را نمی‌یابند،

اما سخت می‌کوشند تا چنین کنند. آیا به‌راستی می‌توانیم بفهمیم که آرزو و آرمان مردمان چیست؟

می‌دانید پانزده سال پیش که هیپی‌ها برای نخستین بار به بمبئی آمدند، بسیاری از ثروتمندان این شهر با دیدن این اروپایی‌هایی که در کنار پیاده‌رو به گدایی مشغول بودند، لباس‌های پاره داشتند و موهایشان شیش گرفته بود، شدیداً اعتراض کردند. دشوار است که دلیل این واکنش آنها را بفهمیم زیرا هندی‌های زیادی هستند که همین سر و وضع را دارند، بدون اینکه کسی حتی کمترین اهمیتی به این موضوع بدهد. اما یکی از دوستانم دلیل این موضوع را این‌گونه توضیح می‌داد: «نمی‌فهمی دلیلش چیست؟ اگر تو هم یک هندی ثروتمند بودی و سوار ماشین بنزت شده بودی، و به یک هیپی برخورد می‌کردی، می‌فهمیدی که آن هیپی دارد به تو اشاره می‌کند و می‌گوید: «من از همان جایی آمده‌ام که تو داری به سمت آن می‌روی! رفتن به آنجا هیچ فایده‌ای ندارد!» به همین دلیل است که این مسئله این‌قدر برای آنها آزاردهنده است. اما شاید عکس قضیه هم درست باشد. اگر شخص هیپی هم حواسش جمع باشد، وقتی به این هیولای نشسته در بنز نگاه می‌کند، او هم همان اشاره را دریافت می‌کند. به عبارت دیگر ما هیچ نیستیم مگر کشتی‌هایی که شب‌هنگام از کنار هم می‌گذریم. شاید اخلاقاً حق نداریم آرزو و آرمان این مردمان را زیر سؤال ببریم، همان‌طور که آنها حق ندارند چنین کنند.

### پی‌نوشت

1- signal

2- symbol

۳- پاولف، زیست‌شناس معروف که فرآیند شرطی‌شدن را بررسی کرد. منظور نویسنده در اینجا آن است که در این نوع واکنش، هیچ‌گونه ارتباط و نسبت واقعی میان «علامت» و «واکنش» وجود ندارد، لذا واکنش شرطی، واکنشی است مجعول.

4 -material

5 -Guru

6 -gopuram

۷- اشاره به جمله معروف لو کوربوزیه (۱۸۸۷-۱۹۶۵م)، معمار سوئیسی که خانه را ماشین زندگی می‌نامید.

### منبع

Architecture and Identity, Robert Powell, 1983, Singapore